

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی – فرهنگی

عبداللطیف صدیقی لندری
کانادا – ۱۶ دسمبر ۲۰۰۹

آموختم

در بلندی نوحه کردن ز آبشار آموختم
شیشه جام ندارد رنگ مینای هوس
من ز بخت و طالع بیدار دیدم روی یار
در هوای عشق یارم تا سحر خوابم نبرد
آتش هجران او کردست خاکستر مرا
بر دل غم‌دیده ام نگذاشت جز او مرهمی
صبر و طاقت از کفم بر بود، یاران چون کنم؟
هیچ پنداری که چون تنه‌استم در گوشه ای؟
نسبتم از خواجه بوبکر است بی چون و چرا

ناله هـا و بیقراری از بهار آموختم
این صفا را از شراب حسن یار آموختم
زان ز دیدار رخس بس افتخار آموختم
این چنین شب زنده داری بار بار آموختم
در گداز عشق او شور و شرار آموختم
از بسی داغ دلم، دل را فگار آموختم
رفت و یادی هم نکرد چشم انتظار آموختم
بهر ره پیمودنش غم بی شمار آموختم
زان سبب صدق و صفا از یار غار آموختم

ناله های زار، جانم را به لب آرد لطیف

در جامدائی حسرت دیدار یار آموختم